



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مالکیت معنوی

تاریخ: ۱۵ مهر ۱۴۰۴

موضوع جزئی: مقدمات - مقدمه ششم: پیشینه مالکیت معنوی - اشاره: سیر تطور مالکیت -

مصادف با: ۱۴ ربیع الثانی ۱۴۴۷

دو دیدگاه درباره مالکیت - نظر برگزیده - اشکال - پاسخ

جلسه: ۷

سال اول

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مقدمه ششم: پیشینه مالکیت معنوی

مقدمه ششم درباره پیشینه حق مالکیت معنوی یا مالکیت معنوی است؛ اینکه مالکیت معنوی از چه زمانی به رسمیت شناخته شده و چه سیری را داشته است. این مطلب به ما کمک می‌کند تا با فهم بهتر موضوع، به زوایای مختلف آن توجه لازم را پیدا کنیم. لکن قبل از اینکه به تاریخچه مالکیت معنوی بپردازیم، مناسب است به موضوع مالکیت و سیر تطور مالکیت اشاره‌ای داشته باشیم.

اشاره: سیر تطور مالکیت

در اینکه مالکیت از آغاز زندگی بشر به شکل کنونی نبوده، تردیدی نیست؛ از ابتدای تاریخ بشر، چیزی به نام مالکیت فردی وجود نداشت؛ شاید به یک معنا هنوز مالکیت مورد توجه نبود و بیشتر استفاده و بهره‌برداری از آنچه که طبیعت در اختیار بشر گذاشته بود، مطرح بود. کم‌کم مالکیت اشتراکی پدید آمد؛ بدین معنا که اهالی یک قبیله یا منطقه، در محلی که اجتماع کرده بودند، کار کشاورزی یا صید شکار یا صید از دریا انجام می‌دادند و هر چه که از این راه‌ها بدست می‌آوردند مشترکاً برای همگان بود؛ کسی احساس تعلق خاص و فردی نداشت. دوران اولیه زندگی بشر با کشاورزی و کار روی زمین‌ها و استحصال محصولات کشاورزی آغاز شد و افرادی که در این کار سهیم بودند، کم‌کم یک مالکیت اشتراکی برای خودشان تصویر کردند؛ بدین معنا که آنچه که بدست می‌آوردند را از دست‌آورد گروه‌های دیگر و اهالی مناطق دیگر تفکیک می‌کردند و بین آنچه که خودشان و دیگران بدست می‌آوردند، یک مرزی را ایجاد می‌کردند. ولی در میان خودشان حد و مرز و سهم خاصی وجود نداشت؛ در کتاب‌هایی که به عنوان تاریخ تمدن بشری نوشته شده، تقریباً این امر مورد اتفاق است که مالکیت بشر در دوران اولیه، مالکیت اشتراکی بود. این اشتراک عمدتاً مربوط به آن محدوده و منطقه‌ای بود که آنها در آنجا کار کشاورزی یا صید می‌کردند؛ هر فعالیتی که منجر به تولید یک محصول می‌شد، به نحو مشترک مورد استفاده قرار می‌گرفت.

از دل مالکیت اشتراکی، مالکیت قبیله‌ای و خانوادگی متولد شد؛ یعنی همان کسانی که در یک منطقه مالکیت اشتراکی داشتند، کم‌کم در میان خودشان این مرزبندی ایجاد شد که مثلاً افراد یک قبیله (چون ممکن بود در یک منطقه قبیله‌های متعدد زندگی کنند) نسبت به بعضی از چیزها این مالکیت را برای خودشان در نظر می‌گرفتند. لذا مالکیت قبیله‌ای پدید آمد.

جلوتر که آمدیم، مالکیت خانوادگی شکل گرفت؛ یعنی در یک قبیله، افراد یک خانواده بنا بر دلایلی مرزی بین داشته‌ها و دارایی‌های خودشان و دارایی‌های سایر خانواده‌ها ایجاد کردند. ولی هنوز چیزی به نام مالکیت فردی پدید نیامده بود. در یک مقطعی، مالکیت خانوادگی هم تجزیه شد و افراد یک خانواده نسبت به داشته‌های خودشان احساس مالکیت داشتند.

یعنی ممکن بود ده نفر در یک خانواده باشند، اما مثلاً یک فرد خانواده تلاش مخصوصی از خود نشان می‌داد و کار ویژه‌ای می‌کرد، طبیعتاً آنچه که بدست آورده بود را متعلق به خودش و مملوک خودش می‌دانست. اینجا بود که مالکیت فردی هم پدید آمد.

در ادامه، مسئله تشکیل حکومت پیدا شد؛ چون مالکیت‌های فردی و خانوادگی و قبیله‌ای و اشتراکی، طبیعتاً منجر به یک اختلافاتی شده بود؛ بر سر دارایی‌ها، نزاع‌ها و خصومت‌ها پدید آمد و انسان‌ها به دارایی‌های یکدیگر و متصرفات دیگران تجاوز می‌کردند. مشکلاتی که از رهگذر این مالکیت‌ها پدید آمد، منجر به این شد که حکومت به معنای بسیط، در آن دوران شکل بگیرد. از زمانی که حکومت به شکل ساده متولد شد تا زمانی که به مرور ابعاد گسترده‌تری پیدا کرد و پیچیده‌تر شد، برای خود حکومت هم یک نوع مالکیت تعریف شد؛ یعنی مالکیت حکومتی و دولتی.

دو دیدگاه در مورد مالکیت

این تطوری که در امر مالکیت پیش آمد، یک مسئله‌ای است که جای بحث ندارد؛ اما اختلافی در اینجا وجود دارد که خوب است به آن اشاره شود. آن اختلاف این است که آیا مالکیت فردی یا به تعبیر دیگر، حق مالکیت فردی یک امر فطری و طبیعی است یا از طبیعت و فطرت بشر ناشی نشده بلکه سیر تحولات و تطورات کم‌کم مالکیت فردی را به وجود آورد؟ حالا شاید این در خصوص مالکیت فردی هم مطرح نباشد؛ اصل مالکیت حتی مالکیت اشتراکی هم مشمول این اختلاف باشد. چون بالاخره در مالکیت اشتراکی هم یک هویت جمعی وجود دارد که به عنوان مالک شناخته می‌شود. لذا بهتر آن است که پرسش را اینگونه مطرح کنیم که آیا به طور کلی حق مالکیت، امری طبیعی و فطری است یا زائیده تحولات و تطورات زندگی بشر است؟ البته وقتی می‌گوییم امر فطری است، نظرات بیشتر به مالکیت فردی معطوف می‌شود؛ چون طبق این مبنا انسان‌ها به حسب طبیعت و فطرت خودشان نیاز به این دارند یا این را مسلم می‌دانند که داشته‌ها و دارایی‌های خودشان را از آن خودشان بدانند و از آن محافظت و مراقبت کنند، چون این ریشه در فطرت و طبیعت آدمی دارد، و لذا بیشتر به مالکیت فردی معطوف می‌شود؛ و الا در مالکیت اشتراکی و قبیله‌ای هم می‌توانیم این حرف را بزنیم که چون انسان فطرتاً بعضی از چیزها را متعلق به خودش می‌داند، یعنی یک اضافه و نسبتی بین خودش و بعضی از اشیاء می‌بیند و اعتبار می‌کند، لذا وقتی در قالب یک جمع یا قبیله یا خانواده خودش را قرار می‌دهد و هویت فردی خودش را نادیده می‌گیرد و هویت جمعی را غلبه می‌دهد، همین حق طبیعی و همین امر فطری باعث می‌شود که برای جمع قبیله و خانواده و اهالی یک منطقه، این تعلق را نسبت به بعضی از اشیاء برای خودش تعریف کند.

صرف نظر از این جهت که مالکیت فردی یا اشتراکی یا قبیله‌ای از این جهت با هم فرق دارند یا نه، این پرسش مطرح می‌شود که بالاخره آیا این امری است که فطری بشر است یا فطری نیست؟ اینجا دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول

یک دیدگاه معتقد است که مالکیت (مخصوصاً مالکیت فردی) ناشی از فطرت آدمی است و از حقوق طبیعی انسان محسوب می‌شود. چون انسان فطرتاً نسبت به داشته‌های خودش یک علقه‌ای احساس می‌کند و یک اضافه و نسبتی بین خودش و داشته و دارایی‌ها می‌بیند. صاحبان این دیدگاه برای این حق، آنقدر اهمیت قائل هستند که حق مالکیت را مکمل لازم حق آزادی می‌دانند؛ یعنی می‌گویند همانطور که انسان فطرتاً خود را آزاد می‌بیند و خداوند او را به گونه‌ای خلق کرده که آزاد

باشد، به همین ترتیب خداوند او را به گونه‌ای خلق کرده و نهاد وجودی او را به گونه‌ای قرار داده که نسبت به بعضی از چیزها احساس مالکیت، سلطنت و قیمومیت را داشته باشد.

دیدگاه دوم

دیدگاه دوم این است که مالکیت یک حق فطری و طبیعی برای بشر نیست، بلکه تحولات و تطوراتی که در زندگی برای انسان پیش آمد، به طور قهری و طبیعی منجر به این شد که مالکیت برای بشر به رسمیت شناخته شود. طبق این دیدگاه، منشأ این حق، طبیعت و فطرت نیست بلکه ضرورت‌های زندگی اجتماعی و تحولاتی که زندگی بشر به مرور زمان با آن مواجه شده، به ناچار بین دارایی‌ها خط‌کشی کرد و مالکیت فردی را پدید آورد.

دیدگاه دیگری که به نظر می‌رسد دیدگاه سوم محسوب نمی‌شود، اینجا مطرح شده است. من این دیدگاه را عرض می‌کنم و بعد خواهم گفت که چرا نمی‌تواند به عنوان دیدگاه سوم مطرح شود. برخی معتقدند که حق مالکیت بر مبنای استیلاء بر اشیاء و تصرف در آنها پدید آمده است؛ یعنی اگر کسی در همان دوران اولیه زندگی بر چیزی استیلاء پیدا می‌کرد، خودش را مالک می‌دانست. هر کسی با هر چه که مواجه می‌شد مثل زمین اگر به نوعی در آن تصرف می‌کرد یا بر آن استیلاء پیدا می‌کرد، آن را منحصرأ متعلق به خودش می‌دانست و مالکیت برای خودش قائل بود.

اینکه عرض کردم این نظر در مقابل آن دو دیدگاه به عنوان دیدگاه سوم نمی‌تواند مورد پذیرش واقع شود، به این جهت است که کسانی که حق مالکیت را فطری و طبیعی می‌دانند و معتقدند خداوند بشر را به گونه‌ای خلق کرده که نسبت به بعضی از اشیاء مالکیت پیدا کند، این بدون جهت و بدون هیچ عاملی محقق نمی‌شود. به عبارت دیگر، مسئله استیلاء و تصرف در اشیاء، یک واسطه و طریقی است برای اینکه انسان آن حق طبیعی خودش را بدست بیاورد. ما اینجا دو دیدگاه داریم؛ یک عده معتقدند حق مالکیت فطری و طبیعی است؛ یعنی ناشی از خلقت خدادادی است که انسان نسبت به بعضی از اشیاء، این احساس یا تعلق را پیدا کند و خودش را مالک آنها بداند. بعضی هم می‌گویند این خدادادی نیست، بلکه زندگی اجتماعی بشر و سیری که طی کرده، منتهی به این شد که بشر این حق را برای خودش قائل شود. با این حال هر دو دیدگاه می‌توانند ادعا کنند آن سببی که باعث شد بعضی از اشیاء چنین وضعیتی پیدا کنند، نه همه اشیاء، مسئله استیلاء و تصرف است. یعنی می‌توانیم بگوییم مالکیت فردی حق طبیعی و فطری انسان است؛ اما آیا این حق مطلق است؟ یعنی بشر نسبت به همه اشیاء عالم این را برای خودش قائل است که نسبت به همه اشیاء مالک است یا اینکه یک معیار و ملاکی برای این اشیاء وجود دارد و آن مسئله استیلاء و تصرف است؟ کأن انسان فطرتاً برای خودش نسبت به اشیائی که بر آنها استیلاء دارد یا در آنها تصرف کرده، مالکیت را قائل می‌شود؛ نه اینکه مسئله استیلاء و تصرف و سببیت آن برای مالکیت یک دیدگاه سومی در برابر آن دو دیدگاه باشد. هم کسی که معتقد است حق مالکیت یک حق طبیعی است و هم کسی که حق طبیعی و فطری بودن را انکار می‌کند، هر دو می‌توانند این را بپذیرند که عاملی که باعث شد بعضی از اشیاء مملوک محسوب شوند و انسان خودش را نسبت به بعضی از اشیاء مالک بیندارد، مسئله استیلاء و تصرف است. فرض کنید در دوران اولیه، ممکن بود کسی بر زمینی استیلاء پیدا کند و در آن تصرف کند. این استیلاء باعث شد که انسان بگوید این زمین برای من است؛ ولی منشأ و ریشه آن همان فطرت و طبیعت است. یعنی طبیعت و فطرتش او را به این سمت و سو سوق داده که اگر در یک شیء تصرف کرد یا بر چیزی استیلاء پیدا کرد، خود را مالک آن بداند. چنانچه مطابق نظریه دوم هم می‌توان قائل به این مطلب شد؛ اینکه بگوییم انسان به مرور و با آن

تحولاتی که در زندگی او پیش آمد، این را پذیرفت؛ نه به عنوان یک حق طبیعی و فطری، بلکه تحولات زندگی بشر، او را به این موضع رساند که اگر بر چیزی استیلاء پیدا کرد و در آن تصرف کرد، خود را نسبت به آن مالک بداند. فتحصل مما ذکرنا کله که دو دیدگاه در مورد مالکیت فردی از حیث فطری بودن یا نبودن، از حیث طبیعی بودن یا نبودن وجود دارد. البته این دو دیدگاه، لوازم و آثاری دارند؛ اینکه ما این را یک حق طبیعی و فطری یا محصول تحولات زندگی بشر بدانیم، اینها آثاری دارد که ما با آنها کار نداریم و وارد آن نمی‌شویم.

نظر برگزیده

به نظر می‌رسد با توجه به نکاتی که در مورد مالکیت گفته شده و قبلاً هم اشاره‌ای داشتیم و با توجه به فطرت انسانی، اینکه حب ذات دارد (فطریات انسانی مختلف است، ... حب ذات یکی از مهم‌ترین فطریات انسانی است) طبیعتاً هرچه که یک ارتباطی با او پیدا می‌کند، محبوب او می‌شود و برای خودش این حق را قائل می‌شود که هرگونه تصرفی نسبت به آن داشته باشد. این دیدگاه، از دیدگاه دیگر صحیح‌تر و دقیق‌تر به نظر می‌آید. یعنی ما می‌توانیم بگوییم انسان فطرتاً برای خودش حق مالکیت فردی قائل است.

اشکال

البته ممکن است اینجا یک اشکال به نظر برسد و آن اینکه اگر این حق، حق طبیعی و فطری بود، اگر این برخاسته از نهاد انسان و یک امر ذاتی بود، می‌بایست از ابتدا در زندگی بشر خودش را نشان می‌داد. یعنی از زمانی که انسان خلق شد، باید مسئله مالکیت فردی هم متولد می‌شد؛ چون یک حق طبیعی است، مثل سایر حقوق طبیعی و سایر امور فطری. در حالی که مسئله مالکیت فردی از ابتدا مورد توجه نبود؛ بعدها و به مرور زمان و با تحولاتی که در زندگی اجتماعی بشر پیش آمد، محقق شد. بالاخره این خودش شاهد بر این است که این حق، یک حق طبیعی و فطری نیست.

پاسخ

پاسخ این اشکال آن است که بروز و ظهور یک حق و امر فطری و طبیعی، با وجود آن متفاوت است. آنچه مستشکل گفته، نهایتاً اثبات می‌کند که بشر با تکاملی که در زندگی اجتماعی پیدا کرد، به مرور این حق خودش را شناخت و راه‌های حفظ و تحقق آن را بدست آورد. مگر سایر حقوق طبیعی و فطری از همان ابتدای خلقت انسان، با انسان بوده است؟ بسیاری از این حقوق در ابتدا مورد توجه نبود؛ مثلاً حق آزادی از ابتدا مورد توجه بود؟ با اینکه حق آزادی قطعاً یک امر طبیعی و یک حق فطری است؛ اما بشر کم‌کم با این حق آشنا شد و کم‌کم راه‌های بدست آوردن آن را پیدا کرد و با کسانی که ناقض این حق بودند برخورد کرد؛ هر چه جلوتر آمد، این مسئله شکوفاتر شد. ولی در ابتدا انسان نسبت به خیلی از امور این آزادی‌ها را نداشت و چه بسا این حق را برای خودش قائل نبود، ولی کم‌کم مورد توجه بشر قرار گرفت و به مرور توسعه پیدا کرد. لذا این اشکال وارد نیست.

نتیجه اینکه مسئله مالکیت (بخصوص مالکیت فردی) به عنوان یک امر فطری و حق طبیعی در وجود انسان بوده و هست؛ انواع مالکیت‌ها و حتی مالکیت معنوی که محل بحث ماست، ریشه در این حق فطری دارد. ان شاء الله این مطلب را در جلسه آینده توضیح خواهیم داد.

«والحمد لله رب العالمین»